

بداعت و خلاقیت

آتوسا صالحی

«یک آسمان گنجشک»، مجموعه‌ای است از دوازده شعر کوتاه که برای گروه سنی «ج» سروده شده است. در مقدمه کتاب، چنین آمده است: «محمدحسین محمدی، یکی از شاعران جوان افغان است. او در سال ۱۳۵۴، در شهر مزار شریف به دنیا آمده است. نوشتن را از سال ۱۳۷۲ به طور جدی شروع کرده و آثاری را به نظم و نثر ارایه داده است.»

در «یک آسمان گنجشک»، محمدی کوشیده است که با زبانی ساده و روان، فضایی صمیمانه و دوست داشتنی خلق کند که برای مخاطبش نه ناآشنا و دور از ذهن و غریبه که کاملاً ملموس و باورپذیر باشد. موضوع شعرهای او بهار است و شادمانی ماهی سرخ حوض، شهربازی است و اسبک (اسب کوچک) چوبی، قارقار کلاغ سیاه است بر شاخه چنار، خنده مادر بزرگ است و...

اما این که چنین موضوعاتی تا چه حد برای مخاطب تازه‌گی دارد و آیا شاعر با آن‌ها خلاقانه برخورد کرده است، این که نگاه شاعر به زندگی گذرا و سطحی است یا حاصل برخوردی عمیق که در عین سادگی، با پرسش‌هایی کنجکاو برانگیز و فلسفی همراه شده، این که شاعر به سلامت زبان توجه کرده است، عناصر زیبایی‌شناسی در

یک آسمان گنجشک

○ سرود: محمدحسین محمدی

○ تصویرگر: محمد مهدی طباطبایی

○ ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

○ نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۱

○ بها: ۸۰۰ تومان



آثارش چه جایگاهی دارد و تنوع قالب‌ها در چه حدی است، موضوعاتی است که در این بررسی به آن پرداخته شد.

در بعضی از شعرها نگاه شاعر از لحاظ موضوعی، نو و خلاقانه است. او سعی می‌کند از موضوعاتی ساده، برای بیان مفاهیمی نمادین کمک بگیرد. مثلاً در شعر «دوستی»، نوع برخورد شاعر با رنگ کلاغ، معنایی عمیق‌تر از دوستی با حیوانات را تداعی می‌کند؛ مفهومی چون دوری از تعصبات نژادی و ستایش پاک‌سیاه، زرد، سرخ و سفید رنگ‌های ظاهرند و باید متوجه قلب‌ها شد:

- آی! آی

قلب کوچک کلاغ‌ها سیاه نیست

می‌توان

با کلاغ نیز دوست شد

قار قارشان گناه نیست

(دوستی، صفحه ۲۵)

او همچنین، گاه با استفاده از ظرفیت‌های زبان مادری‌اش، به موضوعی نو دست پیدا می‌کند. این بار فال‌بینک (کفش دوزک) در شعر او معنایی تازه می‌یابد و می‌تواند در شعر، نقشی جدا از نقش همیشگی‌اش ایفا کند:

بردم سرم را / نزدیک گوشش / پایین پایین

آرام گفتم / «ای فال‌بینک، / فال مه بین»^(۱)

(فال‌بینک، صفحه ۱۲)

با این همه، در بیشتر شعرها شاهد اتفاق تازه‌ای نیستیم. به عنوان مثال، در شعر «بهار و بهاره»، شاعر بهار را از همان دریچه همیشگی می‌بیند. بیان و نوع برخوردش با موضوع تکراری است و شعر حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد:

باز هم بوی یاس می‌پیچد

صبح در کوچه‌های فروردین

می‌پرد با دو بال کوچک خود

شاپرک در هوای فروردین

(بهار و بهاره، صفحه ۸)

همچنین، رد پای دیگر شاعران کودک و نوجوان در شعر دیده می‌شود که این مسئله نیز امضای شاعر را به‌طور ناخودآگاه، از ذهن مخاطب آشنا با شعر کودک و نوجوان پاک می‌کند و از شعر تصویری ضعیف و دست‌چندم به دست می‌دهد:

خانه لبریز می‌شود هر روز

باز از لحظه‌های سبز دعا

(بهار و بهاره، صفحه ۸)

شاخه‌ها گل می‌کنند

لحظه سبز دعا

که قسمتی است از شعر «لحظه سبز دعا».

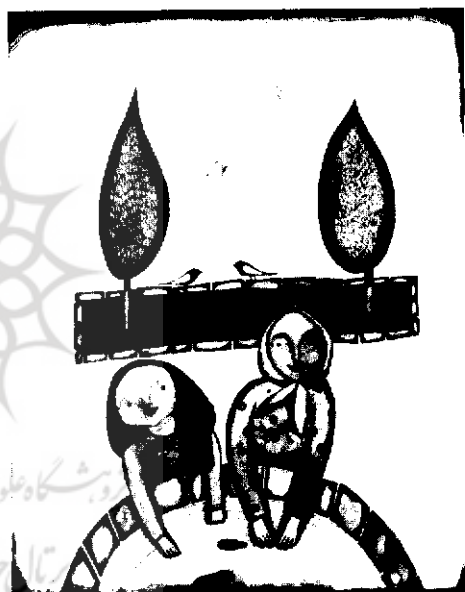
سروده قیصر امین پور.^(۲)

رد پای این تأثیر پذیری، در شعرهای دیگری چون «نقل برف» و «سفره غمگین» نیز دیده می‌شود. همچنین، فقدان بداعت و خلاقیت در انتخاب موضوع و پرداخت شاعرانه آن، باعث شده است که شعرهایی چون «زاغک» و «کاکاولی» نیز از تأثیرگذاری لازم برخوردار نبوده و کشف تازه‌ای برای مخاطب شعر به همراه نداشته باشند.



نگاه شاعر به زندگی

شاعر در سراسر مجموعه‌اش کوشیده است حسی انسانی و نوع دوستانه را به مخاطبش منتقل کند و دانه عشق و محبت را در دل او بکارد. البته، از لحاظ نحوه برخورد شاعر با زندگی و اجزای آن، شاید بتوان این مجموعه را به دو بخش مستقل تقسیم کرد. در بخش نخست، شاعر مخاطب خود را متوجه اتفاقات ساده، ولی شادای بخش زندگی می‌کند؛ اتفاقاتی که اتفاقاً مخاطب شعر او



تازگی آن‌ها را درک می‌کند؛ چرا که هنوز گرد عادت و روزمرگی بر چشم‌هایش ننشسته است. در دنیای کودک، اتفاقی به ظاهر کوچک، چون رفتن به شهربازی و سوار شدن بر اسب چوبی، برای او پر از کشف و سرشار از شادی است و به او طعم تازه‌ای از زندگی می‌چشاند (شعر اسبک چوبی). دامن تازه‌ای که مادر برایش می‌دوزد، هدیه‌ای با ارزش است؛ چرا که دامن‌ی که مادر می‌دوزد، دامن‌ی معمولی نیست:

مادر برای من / دیروز دامن دوخت

یک آسمان گنجشک / بر دامن من دوخت

(دامن، صفحه ۱۶)

اما در بخش دوم مجموعه (از شعر سفره غمگین به بعد)، شاعر به سراغ مفاهیم پیچیده‌تر و در عین حال انسانی‌تر می‌رود. اگر چه در این بخش، بیان شاعر رنگی از غم و اندوه به خود گرفته‌است، شعر او نیازمند تأملی بیشتر است، چرایی بیشتری به همراه دارد و از این جنبه به جوهره و ماهیت شعر نزدیک‌تر است. به قول پیتر مینک: «شعر از پرسش-هایی بی‌جواب می‌گوید. با یک حرکت ابتدایی از ساختمان منطقی، به سوی تصویرپردازی، شعر از چشم‌اندازهای راز آلوده و ذاتی زندگی سخن می‌گوید: «چرا هستیم؟ که هستیم؟ حقیقت چیست و دروغ کدام است؟ خوشبختی چیست؟»^(۳)

در این شعرها مفاهیمی چون «جای خالی مادر پشت دارقالی»، از دست دادن مادر بزرگ و... مخاطب را به فکر فرو می‌برد و از زاویه‌های دیگر، او را در برابر واقعیت‌های جهان پیرامونش - چه آشنا و چه ناآشنا - قرار می‌دهد. شکارچی بودن پدر، هرچند ممکن است برای مخاطب کتاب، واقعیتی دور و تجربه ناشدنی باشد، حسی سرشار از همدردی را در او برمی‌انگیزد؛ حسی که گل‌های قشنگ خانه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و پژمرده می‌کند و پاییز را به خانه می‌آورد:

از چشم پرنده، آه، آن وقت

پاییز درون خانه‌مان ریخت

انگار که دانه دانه باران

از گوشه چشم آسمان ریخت

(غصه من و هذند، صفحه ۳۰)

سلامت زبان

در مجموع، زبان شعرهای «محمدی»، زبانی بسیار کودگانه است. راوی در تمام شعرها (جز دو شعر زاغک و دخترک...) یک کودک است. از این جهت، مخاطب شعر در این مجموعه، با کودکی هم

سن و سال خودش رو به روست، نه شاعری در قد و قواره‌ای بسیار بزرگ‌تر که برای دیدن او باید سرش را بالا بگیرد و از او انتظار شنیدن کلماتی پر از پند و اندرز داشته باشد. پس عجیب نیست اگر این کودک (راوی)، احساساتش را با همان کلمات آشنای او بیان کند:

گنجشک‌ها خوبند / گنجشک‌ها نازند
بر دامنم آن‌ها / در حال پروازند

(دامن، صفحه ۱۶)

اما همین کلمات ساده، در بعضی ترکیبات، روانی خود را از دست می‌دهند و سلامت زبان شاعر را خدشه‌دار می‌کنند. در چنین مواردی، به نظر می‌رسد که حضور وزن، دریای شعر را دچار توفان زندگی کرده و سکان را از دست ناخدای (شاعر) شعر بیرون آورده است:

چون باد برای دیدن او گاهی / از خانه به کوچه
ناگهان می‌رفتیم (گاهی ناگهان می‌رفتیم؟)

(سفرهٔ عمگین، صفحه ۱۸)

مادرم روی قالی برایت / با دو دست(?) خودش
سبزه می‌کاشت

(دخترک و آموی ابریشمی، صفحه ۲۴)

حتی در مواردی رعایت وزن، تطابق زمان فعل‌ها را نیز دچار اشکال کرده است:

آسمان باز نور باران شد
بر لب ماه خنده‌ای روید
دسته دسته ستاره می‌رقصند
در شب جشن کودک خورشید

(نقل برف، صفحه ۱۴)

توجه به عناصر زیبایی‌شناسی

اگر چه اغلب شعرها از زبان یک کودک روایت می‌شوند، این مسئله شاعر را از پرداختن به عناصر زیبایی‌شناسی شعر (چون خیال، تصویر، ایهام، آشنایی‌زادگی، حسامیزی و...) بی‌نیاز نمی‌کند. به ویژه این‌که کودک، بیش از دیگران با خیال زندگی

می‌کند. حس‌ها را درهم می‌آمیزد، آشنایی‌زادگی می‌کند و ذهنش با تصاویر بدیع و شاعرانه درگیر است. اما در مجموعه «یک آسمان گنجشک»، جای خالی خیال و تصاویر شاعرانه، بیش از همه محسوس است. بیشتر شعرها در فضایی واقعی اتفاق می‌افتد و در این فضا، شاعر کمتر ارتباط تازه‌ای بین‌مفاهیم و یا اشیای مختلف زندگی واقعی برقرار می‌کند؛ ارتباطی که زاینده‌ذهن کودک شعرش بوده و تا پیش از آن، از دید دیگران پنهان مانده باشد. در مواردی شاعر جاندارپنداری می‌کند (اسب چوبی می‌خندد یا گنجشک‌ها از دامنش پرواز می‌کنند)، اما در مجموع حضور خیال، تصویر و دیگر عناصر زیبایی‌شناسی در کل اثر، بسیار کم‌نگار است.

تنوع قالب‌ها

در مجموعه «یک آسمان گنجشک»، هفت چارپاره، یک شعر نو، یک مثنوی و دو غزل به چشم می‌خورد. یکی از شعرها هم به چارپاره شباهت دارد، اما با تغییری در الگوی رایج آن، هر بند به شش پاره تقسیم شده و در عوض، وزن کوتاه شعر، قافیه‌ها را به هم نزدیک کرده است. (قال بیدک)

اگر چه بیش از نیمی از شعرها در قالب چارپاره سروده شده‌اند، استفاده از قالب‌هایی چون مثنوی و غزل، تنوع مجموعه را بیشتر کرده است. اما تنها شعر نو مجموعه (دوستی) که از موفق‌ترین شعرهای این کتاب نیز هست، این انتظار را در مخاطب به وجود می‌آورد که شاهد نمونه‌های بیشتری از این دست در مجموعه شعرهای بعدی این شاعر جوان باشد.

پی‌نوشت

۱. قال مه: فالقم را.
۲. امین پور، قیصر: مثل چشمه، مثل رود، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۶۸.
3. Peter Meinke, (What Makes Good Poetry?), The Writer, November 1997.